

الأحكام:

احكام:

أما الأحكام، فهي مجموع التشريعات التي يأتي بها الأنبياء والمرسلون منه سبحانه، والتي يكلف بها العباد وربما نسخ بعضها، أو زيدت تشريعات أخرى خلال مرور الزمن وفق علم الحكيم الخبير بما يصلح حال العباد والبلاد في كل زمن، ولا يصح النسخ والتغيير والزيادة إلا ببعث نذير معصوم ناطق عن الله وعامل بأمره، ومن ابتغى وراء ذلك فقد ضل ضلالاً بعيداً، ولو نظرنا في الشرائع السماوية والأحكام الإلهية لوجدنا تطبيقها هو، وهو فقط المصلح للأرواح والأبدان والبلاد والاقتصاد، فمن شرّع أو غير ونسخ أو زاد في الشريعة من غير أولئك المعصومين الناطقين عن الله فقد ادّعى أنه إله وعلى الخلق أن يعبدوه، وإن لم يصرح بهذا في قوله، فقد صرح القرآن أن اليهود كانوا يعبدون أحمبارهم ورهبانهم من دون الله؛ لأنهم كانوا يحلّون لهم الحرام ويحرمون الحلال فيطيعونهم، عن أبي جعفر (ع) في تفسير قوله تعالى: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ) [96]، قال (ع): (وأما أحمبارهم ورهبانهم فإنهم أطاعوهم وأخذوا بقولهم واتبعوا ما أمرهم به، ودانوا بما دعوهم إليه، فاتخذوهم أرباباً بطاعتهم لهم، وتركهم ما أمر الله وكتبه ورسله فنذبوه وراء ظهورهم، وما أمرهم به الأحمبار والرهبان اتبعوه وأطاعوهم وعصوا الله، وإنما ذكر هذا في كتابنا لكي نتعظ بهم ...) [97].

احكام، مجموعهى تشريع هاىى است كه پيامبران و فرستادگان از سوى خداوند سبحان آورده و بندگان مكلف به اجراى آنها بوده اند و چه بسا برخى از آنها منسوخ شده، يا با گذشت زمان مطابق با علم حكيم خبير با توجه به آنچه به صلاح بندگان و سرزمين ها در هر زمانى بوده است، تشريعات و قوانين جديدى به آن افزون شده باشد. هيچ نسخ كردن، تغيير يا افزون كردنى صحيح نمى باشد مگر با بعثت انذار دهندهى معصوم كه از طرف خداوند صحبت و به فرمان او عمل مى كند، و هر كس كه جز اين راهى در پيش گيرد، به گمراهى دور و درازى گرفتار شده است. اگر به شريعت هاى آسمانى و احكام الهى نظر بيفكنيم، اين انطباق آنها خواهيم ديد؛ اينكه تنها همين احكام و تشريعات به صلاح درآورندهى ارواح، بدن ها، سرزمين ها و اقتصاد مى باشند، و هر كسى

غیر از آن معصومانی که از سوی خداوند سخن می‌گویند، از جانب خود تشریحی وضع یا تغییری ایجاد کند یا نسخی آورد یا زیادتى در شریعت انجام دهد، در واقع مدعی است که او خداوندگار است و خلائق باید او را پرستند؛ هر چند در گفتار به چنین چیزی تصریح نکرده باشد. قرآن تصریح می‌فرماید که یهود، احبار و راهبان خود را به جای خداوند عبادت می‌کردند؛ چرا که آنها حلال را برای مردم حرام و حرام را برایشان حلال می‌کردند و مردم نیز آنها را اطاعت می‌نمودند. از ابو جعفر امام محمد باقر (ع) در تفسیر سخن حق تعالی (آنها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) [98] روایت شده است که فرمود: «آنها از احبار و راهبان‌شان اطاعت و به گفتارشان عمل می‌نمودند و به آنچه آنها را فرمان می‌دادند، عمل و به آنچه آنها دعوتشان می‌کردند، دین‌دار شدند؛ پس به واسطه‌ی آنکه از ایشان اطاعت می‌کردند و آنچه خداوند فرمان داده بود و کتاب‌ها و رسولانش را به کناری افکنده بودند، آنها را به پروردگاری گرفتند و هر آنچه احبار و راهبان فرمانشان می‌دادند پیروی و اطاعتشان می‌کردند و خداوند را نافرمانی می‌نمودند. این موضوع فقط به این دلیل در کتاب ما یاد شده است که از آنها پند گیریم...» [99].

إِنَّ فِكْلَ عَقِيدَةِ يَعْتَقِدُهَا الْإِنْسَانُ إِنْ لَمْ يَأْخُذْهَا مِنْ مَعْصُومٍ جَاءَ بِهَا مِنَ اللَّهِ فَهِيَ عِبَادَةٌ مِنَ دُونِ اللَّهِ، وَكُلُّ حَكْمٍ شَرْعِيٍّ يَتَعَبَّدُ بِهِ الْإِنْسَانُ إِنْ لَمْ يَأْخُذْهُ مِنْ مَعْصُومٍ جَاءَ بِهِ مِنَ اللَّهِ فَهُوَ عِبَادَةٌ لِذَلِكَ الشَّخْصِ الَّذِي أَفْتَى وَشَرَّعَ؛ لِأَنَّهُ ادَّعَى أَنَّهُ إِلَهٌ، حَيْثُ إِنَّ الْمَعْصُومِينَ أَنْفُسَهُمْ لَيْسَ لَهُمْ إِلَّا نَقْلُ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ عَنِ اللَّهِ.

بنابراین هر عقیده‌ای که انسان به آن اعتقاد دارد، اگر آن را از معصومی که آن را از سوی خداوند آورده، نگرفته باشد، عبادت و پرستشی غیر از خداوند محسوب می‌گردد، و هر حکم شرعی که انسان به آن پایبند باشد، اگر از معصومی که آن را از جانب خداوند آورده، نباشد، پرستش و عبادتی برای آن

شخص فتوا دهنده و قانون گذار می باشد؛ زیرا به این ترتیب وی ادعای الوهیت نموده است؛ در حالی که معصومین از خود چیزی نمی گویند و صرفاً نقل کننده‌ی حکم شرعی از طرف خداوند می باشند.

قال الإمام الصادق (ع) في رسالته المشهورة إلى الشيعة: (أيتها العصابة المرحومة المفلحة، أن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير، واعلموا أنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقائيس، قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء. وجعل للقرآن ولتعلم القرآن أهلاً، لا يسع أهل علم القرآن الذين أتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقائيس، أغناهم الله عن ذلك بما أتاهم من علمه أخصهم به، ووضعهم كرامة من الله أكرمهم بها، وهم أهل الذكر الذين أمر الله هذه الأمة بسؤالهم، وهم الذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدقهم ويتبع أثرهم - أرشدوه، أعطوه من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله بإذنه، وإلى جميع سبل الحق، وهم الذين لا يرغب عنهم وعن مسألتهم وعن علمهم - الذي أكرمهم الله به وجعله عندهم - ألا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق، تحت الأظلة، فأولئك الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين أتاهم الله علم القرآن ووضعهم وأمر بسؤالهم، وأولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم ومقائيسهم حتى دخلهم الشيطان؛ لأنهم جعلوا أهل الإيمان في علم القرآن عند الله كافرين، وجعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين، وحتى جعلوا ما أحل الله في كثير من الأمر حراماً، وجعلوا ما حرم الله في كثير من الأمر حلالاً.

امام صادق (ع) در نامه‌ی مشهورش خطاب به شیعیان می فرماید: «ای گروه رحمت شده‌ی رستگاران! خداوند خیری را که به شما عنایت فرموده به کمال رسانیده است، و بدانید که نه در علم خدا و نه در فرمانش چنین نیست که یکی از مخلوقاتش حکم دین را به هوا و هوس یا با نظر شخصی یا با قیاس کردن‌ها دریافت کند. خداوند قرآن را فرو فرستاد و بیان هر چیز را در آن قرار داد، و برای قرآن و آموختن آن گروهی شایسته مشخص فرمود. آنان که اهل علم قرآن که خداوند آن علم را به آنان سپرده است، می باشند، نمی توانند براساس هوا و

هوس، و رأی و نظر خود و یا براساس قیاس‌ها، آن را تفسیر کنند؛ چرا که خداوند با آنچه از علمش که مخصوص‌شان کرده، و آنها را در جایگاهی از کرامت که خداوند به ایشان ارزانی داده، قرار داده است، آنها را از چنین عملی بی‌نیاز فرموده است. اینها همان اهل ذکری میباشند که خدا به این امت فرمان داده است تا از آنها پرسند؛ همان کسانی هستند که هر که از آنها پرسد با توجه اینکه در علم خداوند چنین مقرر شده که باید آنها را تصدیق و از آنها پیروی کند- او را هدایت و ارشاد می‌نمایند و از علم قرآن آنچه به اذن خداوند او را به خداوند و به سوی تمامی راه‌های حق و حقیقت هدایت می‌کند، به او عطا می‌نمایند. اینان همان‌هایی هستند که نباید از آنها و از پرسیدن از ایشان و از علمی که خداوند آنها را به آن گرامی داشته و نزد آنها سپرده است، روی گردانید. آگاه باشید کسانی هستند که در علم الهی درباره‌شان در ریشه‌ی خلقت و سایه‌سار آن نوشته شده نگون‌بخت؛ اینان همان‌هایی هستند که از پرسیدن از اهل ذکر و از آنها که خداوند علم قرآن را به ایشان بخشیده و نزد آنها نهاده و پرسیدن از ایشان را واجب گردانیده است، روی‌گردانند. اینان همان‌هایی هستند که به دلخواه و رأی و نظر خود و براساس قیاس‌ها تفسیر می‌کنند تا آنجا که شیطان به درون آنها راه مییابد؛ چرا که آنان کسانی که در علم قرآن در نظر خداوند مؤمن می‌باشند را کافر، و کسانی که در علم قرآن در نظر خداوند گمراه می‌باشند را مؤمن قلمداد کرده‌اند؛ تا آنجا که بسیاری از امور حلالی که خداوند حلاً فرموده را حرام، و بسیاری از اموری را که حرام فرموده، حلال کرده‌اند.

فذلك أصل ثمرة أهوائهم، وقد عهد إليهم رسول الله قبل موته فقالوا: نحن بعد ما قبض الله عزّ وجل رسوله يسعنا أن نأخذ بما أجمع عليه رأی الناس، بعدما قبض الله

عزّ وجل رسوله ، وبعد عهده الذي عهدہ إلینا وأمرنا به. مخالفاً لله ولسوله ، فما أحد أجزاً على الله، ولا أبين ضلالة ممن أخذ بذلك، وزعم أن ذلك يسعه.

این اصل میوهی هوی و هوس ایشان می باشد و حال آنکه رسول خدا (ص) پیش از وفاتش از آنها عهد و پیمان گرفت؛ اما آنها گفتند: پس از آنکه خداوند عزوجل فرستاده اش را قبض روح نمود ما می توانیم به آنچه رأی و نظر مردم بر آن اتفاق دارد عمل کنیم؛ پس از اینکه خداوند، فرستاده اش (ص) را برگرفت و پس از عهد او (ص) که از ما ستانید و ما را به آن فرمان داد؛ درست خلاف خواست خداوند و پیامبرش (ص)! هیچ کس بر خدا جسورتر و در گمراهی آشکارتری از آن کس نیست که چنین روش را در پیش بگیرد در حالی که چنین پندارد که این کار برای او روا است.

والله إنّ الله على خلقه أن يطيعوه ويتبعوا أمره في حياة محمد ، وبعد موته. هل يستطيع أولئك أعداء الله أن يزعوا أن أحداً ممن أسلم مع محمد أخذ بقوله ورأيه ومقائيسه؟ فإن قال: نعم، فقد كذب على الله وضل ضلالاً بعيداً. وإن قال: لا، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه ومقائيسه، فقد أقر بالحجة على نفسه. وهو ممن يزعم أن الله يطاع ويتبع أمره بعد قبض رسول الله ، وقد قال الله وقوله الحق: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) [100]، وذلك لتعلموا أن الله يطاع ويتبع أمره في حياة محمد ، وبعد قبض الله محمداً ، وكما لم يكن لأحد من الناس مع محمد أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه، خلافاً لأمر محمد ، فكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد محمد أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه) [101].

به خدا سوگند حق خداوند بر خلقش این است که او را در زمان زندگانی محمّد و پس از مرگ او (ص) فرمانش برند و پیروی اش نمایند. آیا این دشمنان خدا می توانند چنین تصور کنند که کسی که به وسیلهی محمد (ص) اسلام آورده و از اصحاب او بوده، براساس سخن و رأی و نظر و قیاس هایش عمل کند؟ اگر بگوید: «آری» بر خدا دروغ بسته و در گمراهی ژرف و عمیقی گرفتار

آمده، و اگر بگوید: «نه، هیچ کس نباید براساس رأی و دلخواه و قیاس‌های خود عمل کند»، علیه خویشتن دلیل آوری کرده و او از آن جمله است که می‌پندارد پس از مرگ رسول خدا (ص)، خداوند اطاعت و پیروی می‌شود و حال آنکه خداوند که سخنش حق می‌باشد، می‌فرماید: (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟ هر کس که به عقب بازگردد هیچ زیانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد) [102]؛ این از آن رو است که بدانید خداوند در زمان زندگانی محمد (ص) و پس از اینکه خداوند محمد (ص) را برمی‌گیرد، اطاعت می‌شود و از فرمانش پیروی می‌شود؛ همان گونه که هیچ کس از مردم در زمان زندگانی محمد (ص) نمیتوانست براساس خواسته و رأی و نظر و قیاس‌هایش مخالفتی با دستور محمد (ص) نماید، پس از محمد (ص) نیز هیچ یک از مردمان حق ندارد براساس خواست و نظر و قیاس‌های خود عمل کند» [103].

فإذا كان الأئمة مع تمام عقولهم و علمهم بمحكم الكتاب و متشابهه، و تنزيلة و تأويله، ليس لهم الفتوى، بل ينقلون عن الله و عن رسوله ، فكيف يكون لغيرهم مع نقصان عقولهم و جهلهم بالمحكم و المتشابهه، و التنزيل و التأويل.

حال اگر ائمه (عليهم السلام) با تمامی عقل و علم‌شان به محکم و متشابهه قرآن، و تنزیل و تأویل آن، اجازه فتوا دادن ندارند و تنها نقل‌کننده‌ای از خداوند و پیامبرش (ص) می‌باشند، چگونه غیر از ایشان با وجود نقصان عقل‌شان و جهل و نادانی‌شان به محکم و متشابهه و تنزیل و تأویل قرآن، شایسته‌ی چنین چیزی می‌باشد؟!

قال الإمام الصادق (ع) لأبي حنيفة عندما دخل عليه: (يا أبا حنيفة، تعرف كتاب الله حق معرفته؟!!! وتعرف الناسخ والمنسوخ؟!!! قال: نعم، قال (ع): يا أبا حنيفة، لقد ادعيت علماً، ويملك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل الله عليهم. ويملك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا، ما ورتك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول ولست كما تقول، فأخبرني ...) ([104]).

امام صادق (ع) به ابو حنيفة وقتی بر ایشان (ع) وارد شد می فرماید: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می شناسی و ناسخ و منسوخش را می دانی؟». گفت: آری. امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (ص)، نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است. اگر این گونه هستی که ادعا می کنی - که هرگز نیستی - مرا خبر ده...» ([105]).

* * *

التوبة : 31.

[97] - تفسير القمي: ج 1 ص 289، بحار الأنوار: ج 9 ص 212.

[98] - توبه: 31.

[99] - تفسير قمي: ج 1 ص 289 ؛ بحار الانوار: ج 9 ص 212.

[100] - آل عمران : 144.

[101] - الكافي: ج 8 ص 5 - 6، وسائل الشيعة: ج 27 ص 37، بحار الأنوار: ج 75 ص 213.

[102] - آل عمران: 144.

[103] - كافي: ج 8 ص 5 و 6 ؛ وسایل الشيعة: ج 27 ص 37 ؛ بحار الانوار: ج 75 ص 213.

[104] - علل الشرائع: ج 1 ص 90، وسائل الشيعة: ج 27 ص 48.

[105] - علل الشرائع: ج 1 ص 90 ؛ وسایل الشيعة: ج 27 ص 48.